

خواجه نصیرالدین طوسی

(۷)

بحث ما در پیرامون شخصیت فیلسوف نامی شیخه خواجه نصیرالدین طوسی در این مقاله پایان میپذیرد. با اینکه ما در هفت شماره درباره خواجه حکیم قلمفرسایی نمودیم مع الوصف باید گفت سطرری از کتاب زندگانی پر حادثه او را نوشته ایم و چنانکه میباید حق آن مرد بزرگ را ادا نکرده ایم و هنوز آنطور که شایسته است با وی آشنا نگشته ایم.

دورنمای شخصیت وی

بطوریکه در تواریخ عهد مغول مینویسند، این قوم وحشی که همچون سیل بپایان کن از بیابانهای مغولستان و سرحد چین بطرف سرزمین ایران سرازیر گشتند، دشمن آبادی و نشئه خون ملل مغلوبه بودند؛ چنانکه در حمله و هجوم آنها بهر شهر و دیاری، حیات و هستی مردم بکلی از میان میرفت. و چون از آنها میگذشتند جز ویرانی اثری باقی نمیگذاشتند. بدیهی است که اگر در آن دوران پر آشوب در کشور ایران و سایر ممالک اسلامی غاور میانه که جولانگاه مغولان تاتاری واقع شده، فریادرسی پیدا نمیکشت که بناله مظلومان پاسخ دهد و مخصوصاً بوضع علما و ذخائر ملی و مذهبی ما رسیدگی نماید، یکبارہ شیرازه استقلال و تمدن ایرانی و اسلامی از هم میگیسخت و همه چیز مادستغوش فنا و زوال میگردد. این فریادرس همانا خواجه بلندقدر و حکیم نامدار نصیرالدین طوسی بود که مانند ستاره فروزانی در آن شب ظلمانی درخشیدن گرفت و روزنه امید بر روی ایرانیان و همکیشان خویش کشود. خواجه پیشرو حکما و دانشمندان و مردان بزرگی است که در دوران بمدامذمغول پدید آمدند، و هم تنها کسی است که بارای و تدبیر خود از ویرانیهای بیشتر و زوال آثار علمی و فکری مسلمانین، جلوگیری نمود و در حقیقت او پایه گذار تمدن نوین اسلامی در دوره مغول و بعد از آنهاست.

بطوریکه علوم و صنایع و ابنیه پر شکوه تاریخی و امورا ابتکاری، شیوع و ترقی سطح ادبیات فارسی اعم از نظم و نثر، و مخصوصاً فن تاریخ نویسی بفارسی، در آن دوره بیش

از تمام ادوار تاریخ اسلام، رونق گرفت، دانشمندان و حکما، نویسندگان، شعرا و سیاستمدارانی که در عصر خواجه و بعد از وی پدید آمدند و آثاری که از آنها برجای ماند، در هیچ زمانی از دوران پر افتخار ایران و اسلام مانند عصر غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان که ایران زمین در مهد امن و آرامش بسر میبرد، نظیر نداشته است، و جای تردید نیست که اینها همه مرهون شخصیت علمی و نفوذ معنوی خواجه بزرگوار در نزد ایلخانان مغول و ایام فرمانروایی آنها بر است عدّه دنیای آنروز اسلام است.

در شماره های پیش خاطر نشان ساختیم که ابتکار خواجه در تأسیس رصدخانه همراه دعوت علما و فلاسفه بکار و جمع آوری کتابهای لازم و تعیین اوقاف و صرف عوائد آن بردانشمندان اهل فن، موجب شد که هلاکوخان مغول دست از کشورگشایی و قتل و نهب مردم بی دفاع کشیده و بکارهای علمی و عمران و آبادی پردازد. و این خود مهم ترین خدمتی بود که خواجه بدنیای اسلام نمود و توجه ایلخانان مغول را برواج علم و دانش و ترمیم خرابیها و تنظیم امور مملکت و رفاه و آسایش افراد مملکت معطوف داشت.

بعلاوه خواجه نه تنها بسیاری از رجال علم و فلاسفه و منجمین و ریاضی دانان را از گوشه انزوا و عالم گمنامی بیرون آورد و بتن خسته و خاطر افسرده آنها نیرو بخشید و با کمک آنان دانشگاه عظیم مراغه را بوجود آورد، بلکه از هنگامیکه آن مرد عالیقدر بدر بار مغول راه یافت مخصوصاً بعد از فتح بغداد، پناه گاه خوبی برای تمام شخصیتهای اسلامی بود، چنانکه در مطلع الشمس از کتاب تجارب السلف نقل میکنند که ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه و برادرش موفق الدوله که هر دو از دانشمندان اهل سنت بودند در فتح بغداد بدست جمعی از مغولان گرفتار شدند، نزدیک بود آنها را بقتل رسانند، ولی خواجه نزد هلاکو از آنها شفاعت نمود و هر دو از خطر مرگ نجات یافتند.

حتی مردان با کفایت و مدبری همچون شمس الدین محمد صاحب دیوان؛ که سمت وزارت و صاحب دیوانی دولت هلاکو و فرزندش ابا قباخان را داشته و برادرش عطا ملک جوینی مؤلف تاریخ «جهان گشا» که بعد از فتح بغداد به حکومت بغداد و خوزستان منصوب گشت و بسیاری از رجال دیگر را که در دولت مغول مصدر کار شدند نباید بر ارتباط با صلاح حدید و اعمال نفوذ خواجه و مساعدت و معاضدت وی با آنها دانست. چنانکه تا خواجه زنده بود این دو برادر در کمال قدرت حکومت میکردند و حتی فرزندان آنها نیز در اصفهان و دیگر نواحی ایران حاکم مطلق بودند ولی بعد از مرگ خواجه بطرز فجیعی مورد قتل و نهب و تهمید قرار گرفتند و اموالشان مصادره گردید و دستشان از اداره امور کوتاه شد!

همچنین آمدن ابن میثم بحرانی مؤلف شرح نهج البلاغه فیلسوف و دانشمند نامی شیعه به بغداد و احترامی که نزد عظاملك جوینی سنی مذهب کسب کرد و استخدام بهاءالدین علی بن عیسی اربلی مؤلف کشف الغمه در امر دیوان بغداد در عصر حکومت عظاملك، و توجه عمادالدین طبری مؤلف کتاب کامل بهائی به اصفهان و موقعیتی که نزد پسر صاحب دیوان یافت و تشیع بسیاری از رجال نامی خاندان جوینی؛ نقابت سید بن طاوس بامر هلاکوخان در سال ۶۶۱؛ تعمیراتی که صاحب دیوان در مشاهد مشرفه نمود و نهر آبی که در نجف پدید آورد و حفظ شهرهای شیعه نشین از جمله وغارت مغولان، همه و همه از بر تو وجود خواجه عالی مقام بوده که با همه کناره گیری از جرگه سیاست و عدم دخالت در امور مملکت دارای چنان شخصیت علمی و روحانی بود که شاه و رجال دولت و پیروان هر مذهب و ملت پاس احترام او را نگاهداشته از هیچگونه خدمت و تأمین مقاصد او مضایقه ننمودند.

خواجه نه فقط بامور رصدخانه مراغه و دانشمندان آنجا توجه داشت بلکه مطابق نوشته «الحوادث الجامعه» و سایر کتب «هر جادانشمندی اعم از شیعی و سنی بود از بلبل عنایت خواجه بی نصیب نماند. خواجه امور بیمارستانها، مدارس رباطها، و حقوق دانشجویان و ارباب احتیاج را اصلاح نمود و بهتراز پیش بگردش در آورد» (۱)

خواجه در نظر دانشمندان

یکی از طرق شناسایی رجال تاریخ؛ گفتاری است که دیگران مخصوصاً همسران وی درباره او گفته اند، در این خصوص راجع به خواجه سخن بسیار است، ولی ما برای نمونه چند نفر از از سفندان جمع از دانشمندان و شاگردان شیعی و سنی او را دوزیر می آوریم تا خواننده بهتر با خواجه عظیم الشأن آشنا گردد:

علامه حامی پيشواى مجتهدین شیعه که خود از شاگردان خواجه است مینویسد: خواجه بزرگوار در علوم عقلی و نقلی تصنیفات بسیار دارد و در علوم دین بر طریقه مذهب شیعه کتابها نوشت. او اشرف دانشمندانى بود که من دیده ام - خداوند ضریح او را منور گرداند، من در خدمت وی «الهیات شفاه» ابن سینا و «تذکره» در علم هیئت را که از تألیفات خود او بود؛ خواندم تا اینکه بجهان باقی شتافت - خداوند روح او را مقدس بدارد (۲)

قطب الدین اشکوری فیلسوف معروف که او نیز از شاگردان خواجه است در کتاب «محبوب القلوب» مینویسد: «دانشمندان مخالف و موافق در استفاده علوم عقلی و نقلی در پیشگاه او سرفروذ آوردند. و فعول علما بمنظور فرا گرفتن مسائل فرعی و اصولی جبین بر آستانه اش سودند ...»

محمد بن شاکر کتبی در کتاب « فوات الوفیات » مینویسد : « محمد بن محمد بن حسن نصیرالدین طوسی فیلسوف و صاحب علم ریاضی - در علم اراکل مخصوصاً در « ارساد » و « مجسطی » سرآمد همگان بود ، و بر تمام بزرگان این فن برتری یافت . وی مردی خوش - صورت ، بزرگ منش ، بلند نظر ، سخی الطبع ، بردبار و خوش مشرب و دارای فضلی عمیم بود . . .

روزی یکی از بدخواهان وی که باورشک میبرد نامه جسارت آمیزی بوی نوشت و از جمله او را « سگ » خوانده بود . خواجه در پاسخ او نوشت : « اینک مراسم خواندی صحیح نیست . زیرا سگ با چهار دست و پا راه میرود و بدنش پر مو و ناخنهایی بلند دارد و از قوه ناطقه نیز بی نصیب است ولی من با دو پا راه میروم و قامتم راست است ؛ بدنم بی مو و ناخنهای پهن میباشد بلامه سخن میگویم و میتوانم بخندم ؛ این فضول و خواص که در من است با آن میزاتی که در سگ وجود دارد ، متفاوت میباشد ، و از اینرو آنچه بمن نسبت داده ای درست نیست .

خواجه بدینگونه سخنان زشت آن بدخواه را پاسخ داد ، و با اینکه قادر بود او را تنبیه کند ، اعتنائی بوی ننمود و کلمات زشتی هم بکار نبرد (۱) .

صلاح الدین صفدی که او نیز مانند ابن شاکر از دانشمندان اهل تسنن میباشد در کتاب « الوافی بالوفیات » آنجا که از خواجه بزرگوار نام میبرد میگوید : . . . تمام مسلمانان از نعمت وجود وی بهره مند بودند . مخصوصاً شیعیان و علویان و حکما بیشتر مورد توجه او قرار داشتند . خواجه در حق ایشان نیکی مینمود و نیازمندیهای آنها را بر طرف میساخت و در رعایت حال آنان میکوشید . او علاوه این اوصاف نیک ؛ مردی متواضع و خوش - برخورد بود (۲) .

و بالاخره ابن فوطی حنبلی که خود از شاگردان خواجه و از طرف وی متصدی کتاب - خانه مراغه بود در کتاب « العوادم الجامعه » ضمن شرح جامعی که از احوال خواجه مینویسد باینکه مردی متعصب بوده و نسبت بشیعه اظهار عناد مینموده میگوید : . . . نصیرالدین دانشمندی فاضل ، دارای اخلاقی عالی و سیرتی نیکو ؛ متواضع و فروتن بود . هرگز از مسائلان نمی رنجید و حاجتمندان را نمیراند (۳) .

جرجی زیدان نویسنده بزرگ مسیحی عرب زبان در اثر نفیس خود « آداب اللغة

(۱) جلد ۲ - صفحه ۳۱

(۲) جلد ۱ صفحه ۱۸۲

(۳) ۳۷۵

العریبه» درباره‌ی خواجه عالیقدر سغنی دل‌پذیر دارد که نویسنده‌ی رادریغ می‌آید در اینجانبانیاورد
 - وی مینویسد: «... خواجه کتابخانه‌ای مشتمل بر بیش از چهارصد هزار جلد کتاب در
 مراغه تأسیس کرد و علمای نجوم و فلاسفه را بکارگماشت و برای آنها حقوق از وجوه
 اوقاف مقرر داشت .»

بدینگونه دانش در قلمرو وسیع حکومت مغول بدست این مرد ایرانی
 همچون شعله‌نوری در شب تاریک، درخشیدن گرفت !! او راست تألیفاتی در
 علوم: فقه، منطق، فلسفه، ریاضیات؛ طبیعیات؛ نجوم؛ طب و شعر؛

نقش خواجه درسیک فارسی نویسی

قرن هفتم هجری را باید قرن تحول نثر فارسی دانست، هر چند سطح نظم و شعر هم در
 این قرن مراحل کمال خود را پیمود و بزرگترین شعرای ایران امثال سعدی و مولوی در این
 قرن پدید آمدند، ولی با این وصف نثر نویسی در این قرن بیش از هر دوره‌ای رونق یافت .
 علما و دانشمندان ایرانی در این دوره آثار ارزنده‌ای در رشته‌های مختلف تاریخ، حدیث،
 فلسفه، کلام، تفسیر؛ شعر و ادب و ریاضی؛ علم الاجتماع و سیاست پدید آوردند که جمعیاً
 قرن هفتم را از میان سایر قرون ممتاز میگردانند .

سرآمد این دانشمندان خواجه عالیقدر بود که بسیاری از تألیفات خود را بفارسی نوشت
 که از جمله این چند کتاب است: رساله اثبات الواجب، رساله در حساب، ترجمه الادب الوجیز
 ابن مقفع، رساله در رمل؛ فصول نصیری، کتاب ذبیح ایلخانی؛ معیار الاشعار، ترجمه المسالك
 والممالك؛ رساله در تحقیق قوس قزح، رساله در بیان صبح کاذب، رساله معینییه در هیئت،
 رساله در صفات جواهر و خواص اجبار، آغاز و انجام در مبدأ و معاد، رساله در نفی و اثبات،
 رساله در نعمتها و خوشیها و لذتها، پاسخ سئوالات اثیرالدین ابهری، رساله در مقولات
 عشر، رساله در جبر و اختیار، رساله در قسمت موجودات؛ رساله در معرفت اسطرلاب،
 و کتاب «اوصاف الاشراف» که بغواش خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان در
 سیر و سلوک نوشته است و با اینکه خواجه با تصوف و مشرب‌مونیگری میانه‌ای ندارد و در
 کتب کلامی خود پندهای صوفیانه را رد کرده، بغاطر صاحب‌الدیوان این کتاب را
 استثناء نوشته است که اتفاقاً برخی چنین پنداشته‌اند خواجه مایل به تصوف و افکار صوفیانه
 بوده در صورتیکه خواجه در هیچ‌یک از تألیفات خویش درباره اینگونه مطالب سخن
 نگفته است .

بهترین و محکمترین اثر فارسی خواجه کتاب «اخلاق ناصری» است که اثری
 جاویدان در حکمت عملی و اخلاق است . نثر خواجه مخصوصاً در اخلاق ناصری بسیار پخته

واستوار بقلم آمده و گرچه بر اثر استخدام و بخار بستن کلمات عربی و لغات علمی کمی مشکل است ، ولی در عین حال خواجه شیوه‌ای مخصوص در نشر فارسی بوجود آورد که باید اورا یکی از پیشروان سبک فارسی بشمار آورد . خواجه در ادبیات عرب نیز استاد بوده کتب عربی وی نیز هر کدام شاهکاری بشمار میرود ؛ مخصوصاً شرح اشارات ؛ الجوهر النضید ؛ و تجرید الکلام وی از آثار بی نظیر بشمار میرود .

آقای سروگویا اعتمادی نماینده افغانستان در کنگره هفتمین سال خواجه در این باره سخنان معفقانه‌ای ایراد نموده که قسمت اول را در تکمیل آنچه گفته شد در زیر از لحاظ خوانندگان محترم میگذرانیم :

«از نویسندگان اسلامی که درباره اخلاق قلمفرسایی کرده اند کمتر کسی را میتوان یافت که از حیث شهرت و قدرت نفوذ کلمه و تأثیر در خلق و خوی نسلهای آینده بمقام خواجه نصیرالدین طوسی رسیده باشد . کتاب اخلاق ناصری با وجودیکه ترجمه از چند کتاب و رساله معروف ابوعلی مسکویه و ابن سینا و فارابی است و آنچه را مترجم مؤلف از پیش خود بر آن افزوده از موضوعات محدودی تجاوز نمیکنند ، ولی حسن ذوق و اندیشه تابناک خواجه نصیر این مخلوط فلسفی را چنان به نمک سخن و چاشنی ادب و شیرینی بیان سرشته است که درجه نفوذ آن در کیفیت تدوین و تدریس اقتباس از مبانی اخلاقی آن کمتر از تأثیر اخلاق ارسطو در جامعه یونانی نبوده است .

خواجه همانطور که اخلاق ناصری نشان میدهد شناسایی نفس و قوای آن را برای رده جویی و تعولات نفسانی لازم شناخته و در ترجمه تهذیب الاخلاق طوری سخن را زیبا و استوار و نفوذ بیان کرده است که نویسندگان اخلاقی بمداد او هر چه کوشیده اند نتوانسته اند از تحت تأثیر و روش او خود را بیرون کشند . کتابها و رساله های اخلاقی که در دوره های بعد به شیوه خواجه نوشته شده غالباً بمنزله اقتباس و تلخیص و یا تقلید کتاب اخلاق او بشمار میرود . این تأثیر متد اخلاقی او منحصر به مسلمانان نبوده حتی مسیحیان معروف عصر خود را نیز تحت سیطره روحی و عقلی در آورده است . ابو الفرج معروف به «ابن البری» پیشوای ترسایان عصر خواجه در آثار روانشناسی و اخلاقی تحت نفوذ اسلوب خواجه در آمده است و رساله نفس او بمنزله ترجمه عربی و اقتباس از «اخلاق ناصری» ، بنظر میرسد . در ایران هند و عثمانی هر کس خواسته در اخلاق اثری بردارد روح و قلب کتاب خواجه را در نظر گرفته و بر منوال او سخن گفته است . اخلاق جلالی و علانی و منصوروی و نظائر آنها رشعانی آذر چشمه زلال اخلاق بشمار میروند (۱)

فرزندان خواجه

خواجه سه فرزند برومند داشته که هر يك از مفاخر دانشمندان عصر بشمار می‌آمدند - ایشان به ترتیب صدرالدین هلی و اصیل‌الدین حسن و فخرالدین احمد میباشند . صدرالدین هلی در زمان حیات خواجه از جانب پدر سرپرست امور رصد خانه مراغه بود و بعد از مرگ خواجه غالب مناصب وی باو تفویض گردید - بعد از او برادرش اصیل‌الدین حسن بجای وی نشست و در دولت غازان خان چون پدر در عصر هلاکوخان مشهور آفاق بود فرزند کوچک خواجه فخرالدین احمد نیز بریاست اوقاف تمامی ممالک اسلامی رسید و مانند برادرانش تمام امور مربوطه رسیدگی مینمود و تا سال ۷۰۰ هجری این سمت را داشت - فرزند نهم خواجه هر سه در علوم فلسفه و نجوم و ریاضی استاد بوده اند . چنانکه صفدی در «الوافی بالوفیات» و ابن شاکر در «فوات الوفيات» و ابن فوطی در «الحوادث الجاهله» و «تلخیص معجم الاقاب» که هر سه از دانشمندان متمصب اهل سنت میباشند و دل خوشی از نفوذ خواجه و فرزندان وی در دولت مغول نداشته‌اند - آنها را فیلسوف ، منجم ، مهندس ، و دانشمندان عالی‌مقام دانسته و شخصیت بزرگ آنها را ستوده اند .

رحلت خواجه

مطابق نوشته رشیدالدین فضل‌در جلد دوم «جامع التواریخ» خواجه بزرگوار روز دوشنبه هفدهم ماه ذی‌الحجه سال ۶۷۲ برحمت حق پیوست ، طبق وصیت خواجه، او را در حرم کاظمین علیهما السلام دفن کردند .

موقع دفن پائین پای حضرت موسی کاظم علیه السلام را حفر کردند کوری ساخته و کاشی کاری شده یافتند : چون تفحص کردند معلوم شد «الناصر لدین الله» خلیفه عباسی آنها را برای مدفن خود ساخته بود ولی پسرش «طاهر» برخلاف وصیت پدر او را در زمین «رصافه» جنب سایر خلفای بنی عباس دفن کرد ، از عجب این روزگار این بود که تاریخ اتمام آن قبر مصادف با روز ولادت خواجه بوده است :

یعنی روز دوشنبه یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷ . خواجه هنگام وفات هفتاد و پنجسال و هفت ماه و هفت روز در جهان زیسته بود . حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده وفات خواجه را روز هجدهم دانسته و دو شهر ذی‌رادر تاریخ رحلت آن مرد بزرگ آورده است :

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل	یگانه ای که چنو مادر زمانه نژاد
په سال شصده و هفتاد و دو بدی العیبه	بروز هجدهم در گذشت در بغداد

(پایان)